

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 21, No. 10, Winter 2021-2022, 291-306  
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.38080.2349

**An Investigation on the Subject of Women  
in the Thoughts of Anton Chekhov  
(Based on the Latest Story by the Author,  
*"The Lady Bride"*)**

**Zeinab Sadeghi Sahlabad\***

**Abstract**

In this article, while examining Chekhov's latest story entitled *"The Lady Bride"*, the author's views on the issue of women in the last stages of her literary development are examined. To understand Chekhov in this regard, one must be aware of the historical context in which the work was created. Also, while examining the story, the symbolism of the name of the work and the name of its hero, the special fate of the hero and the reason for the open end of the story have been examined. Chekhov created the story at a time when Russia was undergoing rapid changes and it was time to open new doors to the future, but there was still no clear vision for the future, yet the author hoped for a young force and its impact on the country's destiny. And this issue is quite visible in his latest work. The present study answers the question of who is Chekhov's ideal female heroine. Chekhov's ideal female protagonist was different from other Russian writers. If at the beginning of the nineteenth century, Decembrist women who went into exile with their husbands

\* Assistant Professor, Department of Russian Language, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran, z.sadeghi@alzahra.ac.ir

Date received: 26/08/2021, Date of acceptance: 28/11/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

were considered the ideal women of Russia, in the late nineteenth century, women who were able to determine their own destiny were the ideal women of society.

**Keywords:** Woman, Ideal, Symbol, Destiny, Russia.



## بررسی موضوع زن در اندیشه‌های آنتون چخوف براساس آخرین داستان نویسنده *Невеста* (عروس خانم)

زینب صادقی سهل آباد\*

### چکیده

در این مقاله ضمن بررسی آخرین داستان چخوف با عنوان «عروس خانم»، به بررسی دیدگاه‌های نویسنده درباره مسئله زن در آخرین مراحل سیر تحول ادبی وی پرداخته شده است. برای درک دیدگاه چخوف در این خصوص، باید به شرایط تاریخی که اثر در آن خلق شده واقف بود. همچنین ضمن بررسی داستان، نمادین بودن نام اثر و نام قهرمان آن، سرنوشت خاص قهرمان و علت پایان باز داستان بررسی شده است. چخوف زمانی این داستان را خلق می‌کند که روسیه در حال تحولات شدید بود و زمان گشودن درب‌های جدید به سوی آینده فرا رسیده بود، اما هنوز چشم‌انداز مشخصی از آینده وجود نداشت، با این حال نویسنده به نیروی جوان و تأثیر آن در سرنوشت کشور امیدوار بود و این مسئله در آخرین اثر او کاملاً قابل رؤیت است. در پژوهش حاضر به این پرسش پاسخ داده شده است که قهرمان زن ایده‌آل چخوف کیست. قهرمان زن ایده‌آل چخوف از سایر نویسندگان روسی متفاوت است. اگر در ابتدای قرن نوزدهم، زنان دکابریست‌ها که همراه همسران خود به تبعید رفتند، زنان ایده‌آل روسیه محسوب می‌شدند، در اواخر سده نوزدهم، زنانی که قادر به تعیین سرنوشت خود بودند، زنان ایده‌آل جامعه روسیه محسوب می‌شدند.

**کلیدواژه‌ها:** زن، ایده‌آل، نماد، سرنوشت، روسیه.

\* استادیار گروه زبان روسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء(س)، تهران، ایران. z.sadeghi@alzahra.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۷

## ۱. مقدمه

هرکدام از نویسندگان کلاسیک روسی، به نوع ویژه‌ای از قهرمان زن بیشتر پرداخته‌اند و یا به عبارت دیگر، سیمای خاصی از زن را بیش از انواع دیگر ستوده و آن را ایده‌آل خود نامیده‌اند. به عنوان مثال زنان تورگنوف (Тургенев) اغلب افرادی منزوی و جدامانده از اجتماع هستند، زنانی که با وجود ظاهری کودکانه و معصومانه، از پختگی و بلوغ فکری برخوردارند، اما چخوف، قهرمانان زن تورگنوف را به علت تصنعی و ساختگی بودن محکوم می‌کند. لف تالستوی (Лев Толстой)، نویسنده بزرگ روسیه، جایگاه زن را در خانه و خانواده تصور می‌کند و رسالت او را در ادامه نسل و تربیت روح انسان می‌داند، چخوف، دیدگاه‌های پدرسالانه تالستوی را نیز چندان نمی‌پسندد. داستایفسکی (Достоевский) در اغلب آثار خود، زنانی را می‌ستاید که با وجود فقر معیشتی و زندگی در محیط آلوده، از لحاظ اخلاقی پاک زندگی می‌کنند و در راه دیگران ایثار می‌کنند. «ماکسیم گورکی سیمای مادر (زن) را از دو جنبه نشان می‌دهد: زن در خانواده، و زن مبارز و انقلابی» (کریمی مطهر و برجی ۲۰۱۳، ۳۵). لذا در این جستار در صدد پاسخ به این پرسش هستیم که زن ایده‌آل چخوف، چگونه زنی است؟

برای ترسیم سیمای زن ایده‌آل چخوف، لازم است تا به موقعیت تاریخی و زمانی که چخوف در آن می‌زیست، اشاره شود. چخوف حدوداً در اواخر سده ۱۹ می‌زیست (۱۸۶۰-۱۹۰۴)، در دوره‌ای که مسئله زن با حساسیت ویژه‌ای مواجه شده بود. در آن زمان، مرکز آموزش عالی زنان در پتربورگ بسته شد و مسائل تربیتی و آموزشی زنان در حاشیه قرار گرفت. به همین دلیل مطبوعات پیشرفته آن زمان، به دفاع از حقوق زن پرداختند. چخوف نیز برای برخورد با این امر، تصمیم به نگارش کتابی در حوزه مسائل زنان هم‌چون آموزش و پرورش آنان گرفت. هرچند این تصمیم با بیماری و پایان زندگی چخوف مصادف شد و وی هرگز موفق به تألیف چنین کتابی نگردید، اما این امر اهمیت موضوع را در نزد چخوف آشکار می‌سازد.

## ۲. بحث و بررسی

در داستان‌های چخوف، زنان مثبت و منفی وجود دارند. البته چخوف با آن شخصیت‌پردازی کلاسیک صد در صد مثبت و صد در صد منفی موافق نیست.

نپرداختن به شخصیت‌های ایده‌آل از ویژگی‌های آثار چخوف است، برخلاف اکثر نویسندگان، آثار او تقریباً فاقد شخصیت ایده‌آل است. شخصیت‌های داستان‌ها و نمایش‌نامه‌هایش نه صد در صد مثبت‌اند و نه صد در صد منفی. به عبارتی نه صد در صد "فرشته"‌اند و نه صد در صد "شیطان". چخوف هنگام توصیف شخصیت‌های اثر خود به موازات جنبه‌های مثبت، به جنبه‌های منفی آنها نیز اشاره می‌کند (یحیی‌پور و کریمی مطهر ۱۳۸۳، ۱۰۵).

بنابراین منظور از این تقسیم‌بندی، مثبت یا منفی به شکل مطلق نیست، بلکه منظور، درصد و میزان اوج و فرود خصایل مثبت و منفی است.

در جستار پیش‌رو، به تحلیل و بررسی آخرین داستان چخوف، با عنوان «نامزد» یا «عروس خانم»، پرداخته شده است تا دیدگاه این نویسنده بزرگ روسی، درباره زن، در واپسین سال‌های زندگی وی، مشخص گردد. لذا لازمست در ابتدا با محتوای این اثر آشنا شد. در این داستان سرنوشت دختری به نام «نادیا» وصف شده است که از ازدواج و زندگی مرفه، اما «عادی و پیش‌پا افتاده» چشم می‌پوشد و تصمیم می‌گیرد برای ادامه تحصیل، خانه و کاشانه خود را ترک کند. او می‌رود تا زندگی خود را متحول سازد. نادیا می‌رود تا زندگی رمزآلود و دور از دسترسی را که تاکنون تجربه نکرده بود، در آغوش بگیرد. او هرچه را که مربوط به زمان گذشته بود، زشت و نازیبا می‌دید و دنیای جدید و بزرگی را در مقابل خود تصور می‌کرد و چنان شیفته آن شده بود که برای به‌دست آوردن آن حاضر بود تمام گذشته‌اش را فدا کند. گویی می‌اندیشید؛ در این زندگی بی‌هدف و پوچ، هیچ دگرگونی و تغییری وجود نخواهد داشت و باید به‌گونه‌ای آن را متحول سازد و به‌همین دلیل تصمیم می‌گیرد تا به دنبال دانش برود. لذا با تشویق جوان روشن‌فکر و آشنای خانوادگی‌شان، ساشا، در آرزوی چشم‌انداز زیبایی از زندگی پرتکاپو که به‌واسطه تحصیل حاصل می‌شود، از زندگی کسالت‌بار و ازدواج با پسر خرده مالک بی‌مصرف چشم پوشیده، بار سفر بسته و مخفیانه به پتربورگ می‌رود. وقتی برای گذران تعطیلات به شهر و دیار خود باز می‌گردد، همه چیز حقیر و کوچک به‌نظر می‌آید. گذشته‌اش از او بسیار دور شده است، نه او به کار کسی می‌آید و نه دیگران به کار او، و دیگر در زادگاه خود بیگانه و تنهاست، و این بار برای همیشه شهر خود را ترک می‌کند. ایده اصلی داستان، همان تحول و دگرگونی است که چخوف بدان سخت معتقد بود. در تمام آثار او امید به آینده بهتر موج می‌زند، او در نوشته‌هایش به آن نظام کهنه اجتماعی که

در روسیه ریشه دوانده بود، اعتراض می‌کرد، اما خود پیش از اولین انقلاب روسیه وفات یافت. چخوف نویسنده‌ای روشنفکر بود و جامعه را به آینده درخشان و زندگانی سعادت‌مندانه امیدوار می‌ساخت. او با انتقاد از اصول اجتماعی و وضعیت موجود در جامعه، مردم را به سوی رشد و ترقی فکری و اخلاقی سوق می‌داد.

کریمی مطهر سیمای زنان چخوف را بسیار متنوع می‌داند و می‌نویسد: «چخوف با توجه به این‌که پزشکی و روانشناس بود، خوب می‌دانست که زنان دارای طبیعتی پیچیده و گاهی غیرقابل درک هستند و به همین دلیل در آثارش به توصیف روحیات زنان بیش از ظاهر آنان توجه شده است» (کریمی مطهر و اشرفی ۱۳۸۷، ۶۱).

کوزنتسوا (Кузнецова) منتقد روس، سیمای زنان جستجوگر و معترض نسبت به اصول و قواعد زندگی خویش را در بین دسته زنان مثبت چخوف قرار می‌دهد. با این وجود وی تنها نادیا شومینا، قهرمان «عروس خانم» چخوف را زن ایده‌آل چخوف قلمداد می‌کند و سایر زنان این دسته را در سطح پایین‌تری قرار می‌دهد (Кузнецова 1978).  
50. منتقدان دیگری نیز وجود دارند که با تقسیم‌بندی کوزنتسوا موافق هستند و این قشر از قهرمانان زن چخوف را «متفکر و بینا» می‌نامند (تسیلوویچ / Цилевич) و به «رسالت درونی» و «مبرم بودن» وجود آنها اشاره کرده‌اند (توپا / Тюпа / Черницына 2005، 78).

نماد کامل دسته خاص زنانی که کوزنتسوا به آنها اشاره می‌کند، در آخرین داستان چخوف نمایان است. این دسته از زنان چخوف را می‌توان به صورت کلی دسته «عروس خانم‌ها» نامید، هم از آن جهت که هم‌نام آخرین داستان چخوف است و نادیا شومینا سردسته آنهاست و هم آن‌که «عروس»، خود نماد شکوفایی، طراوت، جوانی و زندگانی جدید است. تقریباً همه زنان این دسته، برای زندگانی جدید تلاش می‌کنند و به دنبال سرنوشتی غیر از آن‌چه که برای آنها رقم خورده است، می‌باشند. بنابراین پیداست که چخوف برای آخرین اثر خود نامی نمادین برگزیده است. تحول دسته زنان جست‌وجوگر یا چنان‌که اشاره شد «عروس خانم‌ها»، سیری صعودی را در داستان‌های چخوف طی می‌کنند. در آثار آغازین نویسنده، قهرمان زن از خوشبختی و سعادت خانوادگی برخوردار نیست، هرچند که این زنان سهمی در آنچه تقدیر آنها را بدان گرفتار کرده، ندارند، ولیکن اکثر این زنان، معمولاً سعادت خود را در ایفای نقش‌های سستی خویش می‌بینند. اما در داستان‌های دوره بلوغ فکری چخوف، لحظه بینایی قهرمان زن

فرا می‌رسد و واکنش فعال او نسبت به آنچه تقدیر برایش رقم زده، مشاهده می‌شود. زنی که تلاش می‌کند قواعد طبیعی زندگی خویش را برهم زند و برای زندگی جدید تلاش کند. اکثر این زنان، زانی مستقل و غیروابسته به مرد هستند و غالباً تلاش می‌کنند تا نقشی همانند مردان در زندگی ایفا کنند. مثلاً در داستان «بانویی با سگ ملوس» (Дама с собачкой) قهرمان آن، آنا سرگئیونا (Анна Сергеевна) از همین دسته زنان است و خواهان زندگی دیگری است و با خود می‌اندیشد «آخر زندگی دیگری نیز وجود دارد». یا وئرا کاردینا (Вера Кардина) در داستان «در گوشه‌ی زادگاه» («В родном углу»)، زنی تحصیل کرده است که به سه زبان صحبت می‌کند، و از این‌که پیوسته در ملک خود بنشیند و به امور عادی بپردازد، ناراضی است. علت درام زندگی چنین زانی این است که به دیگران شباهت ندارند و در خانه، در تمام شهر و در همه چیز نوعی دلتنگی و اندوه احساس می‌کنند.

همگام با تغییر دیدگاه‌های چخوف و متعالی‌تر شدن آن در دوره بلوغ فکری، قهرمان زن او نیز به تدریج رشد کرده، متعالی‌تر شده و تبدیل به یک تیپ یا شخصیت می‌شود و قادر به «اندیشیدن» می‌گردد و همزمان با رشد آنها، موضوع جدیدی نیز وارد داستان‌های چخوف می‌شود و آن سوژه «مهاجرت، ترک کردن و جدایی» است.

کریمی مطهر در مقاله «مسئله ایده‌آل در نثر و نمایشنامه‌های آنتون چخوف و ارتباط آن با دیدگاه‌های نویسنده» ضمن اشاره به این امر که چخوف با وجود دوست نداشتن کلمه ایده‌آل، همه قهرمانانش را دارای ایده‌آل توصیف می‌کند، می‌نویسد:

همه قهرمانان او دارای هدف‌هایی هستند و چخوف رئالیست هم ناگزیر به نشان دادن این اهداف است، حتی آن دسته از قهرمانان او که از زندگی و اطرافیان خود ناراضی هستند (چنین قهرمانانی در آثار او زیاد هستند)، همه آنها فعالند و هدفی را جست‌وجو می‌کنند. بنا به گفته یکی از منتقدان معاصر، پروفیسور کولیشوف: «قهرمانان چخوف همیشه با چمدان‌هایی در دست از جایی به جای دیگر می‌روند و درحال سفر هستند». این مطلب کاملاً درست است. آنها همیشه در حال حرکت هستند و به دنبال اهداف و ایده‌آل‌های خود هستند (کریمی مطهر ۱۳۷۷، ۶۱).

اما جدایی و ترک کردن در آثار چخوف، به معنای دستیابی به خوشبختی و سعادت نیست. چخوف هیچ‌گاه قهرمان خود را در لحظه دسترسی به سعادت

نشان نمی‌دهد. گویا خوشبختیِ قطعی و مطلق هیچ‌گاه حاصل نمی‌شود و قهرمان، دور تسلسل‌واری را طی می‌کند و پس از رسیدن به موقعیتی که پیش‌تر آرزو داشت، باز دچار همان دلتنگی و ملال می‌شود.

بر خلاف کوزنتسووا، اکثر منتقدین، قهرمان زن آخرین داستان چخوف؛ یعنی نادیا شومینا را به صورت مجزا بررسی می‌کنند و آن را در هیچ گروهی جای نمی‌دهند. اما از نظر نگارنده در این شخصیت نیز ویژگی‌های اصلی دسته «عروس خانم‌ها» وجود دارد: آرزوی داشتن یک چیز بهتر، غیر از آنچه که اکنون وجود دارد و همچنین ایمان به نقش هدایت‌گری مردان. پلاتسکایا دربارهٔ نقش هدایت‌گری و معلمی مردان در این داستان می‌نویسد: «...البته نقش ساشا به عنوان معلم بسیار مهم است، اما نادیا هم می‌تواند یک معلم باشد، و زمانی می‌رسد که از معلم خود پیشی می‌گیرد» (Полоцкая 1983, 70) و این همان زمانی است که ساشا در نظرش، فردی بی‌خاصیت و شهرستانی جلوه می‌کند.

لازم است به سن این دسته از زنان چخوف نیز توجه شود. آنها معمولاً ۲۶-۲۵ ساله هستند؛ سنی که در آن نویسنده امکان می‌یابد داستانی دربارهٔ تحول روحی قهرمان خود بنویسد. شاید اگر قهرمان او، از سن بیشتری برخوردار بود، از تغییر و تحول ناگهانی می‌هراسید و اگر هم از سن کمتری برخوردار بود، قادر نبود این چنین جسورانه رفتار کند.

موضوع دیگری که در آخرین داستان چخوف، باید بدان توجه کرد، توصیف طبیعت است. دگرگونی طبیعت در این داستان، بیهوده نیست و گویی با احساسات درونی قهرمان همسویی دارد. عطرها و بوهایی که نویسنده در داستان خود توصیف می‌کند نیز از اهمیت خاصی برخوردار هستند. به نظر می‌رسد، نویسنده به مدد این بوها و رایحه‌ها، حالات روحی و لحظه‌های تغییر و تحول در زندگی نادیا را شرح می‌دهد. گویی هر بویی، یک مفهوم مجازی ضمنی خاص را القاء می‌کند. بوهایی که نادیا در آستانهٔ ازدواج از آشپزخانه حس می‌کند، «بوی بوقلمون بریان و ترشی آلبالو»، همگی مبین زندگی کهن و پیشین‌اند که نادیا را دلزده و بیزار کرده بود. این بوها از سویی نشان‌دهندهٔ جزئیات زندگی روزانه هستند، و از سوی دیگر بیانگر سیری و زندگی مرفه. چخوف ضمن توصیف این بوها، تأکید می‌کند که «گویی همهٔ زندگی همین‌طور خواهد بود، بدون تغییر و بی‌انتها!» (Чехов 1977, т.10, 202) این رایحه‌ها گویی نقش محرک را نیز دارند و نادیا را به سوی



آینده و تصمیم برای آن سوق می‌دهند. بوی غذاها، می‌توانند مبین کانون خانوادگی نیز باشند، اما کانونی یکنواخت و ابتدایی. دقیقاً همین بوها هستند که به تدریج، تنفر، انزجار و وحشت را در نادیا برمی‌انگیزانند. بوی سیگار و مرکبی نیز که نادیا در مسکو در محل کار ساشا، حس می‌کند و مگس‌های مرده‌ای که روی میز او مشاهده می‌کند، همگی بیان‌گر دلزدگی، نزدیکی مرگ و همچنین یأس و حزن هستند. اما در پایان داستان از توصیف این بوها خبری نیست و برعکس؛ احساسات خوشایند توصیف می‌شوند: «ناهار را خوب خورد و چایی را با سرشیر چرب و خوشمزه‌ای نوشید» (Чехов 1977, т.10, 218) در ادامه این حالات، چخوف می‌نویسد: «اما چیزی کم داشت، احساس می‌کرد که اتاق‌ها خالی‌اند و سقف‌ها کوتاه» (همان) که بیانگر عدم رضایت درونی قهرمان است. دیگر از بوهای گذشته خبری نیست و این امر نشان‌دهنده جدایی کامل قهرمان از گذشته است.

بنابراین، نگرانی و اضطرابی که خواننده طی داستان با آن مواجه می‌شود و وضعیت طبیعت پشت پنجره و دگرگونی طبیعت در داستان، گویی با احساسات درونی قهرمان همگام شده و کاملاً با وضعیت روحی وی منطبق است: هنگامی که نادیا می‌اندیشد؛ زندگی‌اش بدون تغییر و کسالت‌آور است؛ چنین توصیفی از طبیعت ذکر شده است: «باد به پنجره و پشت‌بام کوبیده می‌شد، و صدای زمزمه‌اش به گوش می‌رسید که با صدای حزن‌آلود و غم‌انگیزی در دودکش بخاری آواز می‌خواند»، و گویا اندوه، مانند مه غلیظی، روح او را فرا می‌گیرد: «مه سپید و غلیظی آرام‌آرام به یاس‌ها نزدیک می‌شد و می‌خواست آن‌ها را بپوشاند»، اما وقتی به ایجاد تحول در زندگی خود می‌اندیشد، با این توصیف مواجه می‌شویم:

مه از باغ رفته است، و نور بهاری مانند یک لبخند، همه‌جا را روشن کرده است. به‌زودی همه جای باغ با پرتو گرم و نوازشگر خورشید، جان می‌گیرد و قطرات الماس‌گون شبنم بر روی برگ‌ها، می‌درخشد. باغ قدیمی و از دیرباز رها شده، در چنین صبحی، چه‌قدر جوان و زیبا به نظر می‌آید (Чехов 1977, т.10, 198).

مفاهیم ضمنی دیگری نیز در داستان وجود دارند که به‌وسیله عناصر دیگری غیر از رایحه‌ها به ذهن خواننده القاء می‌شوند. برای مثال داستان با توصیف باغ آغاز می‌شود. در ادبیات بسیاری از سرزمین‌ها، از جمله روسیه، باغ استعاره از بهشت است. باغ مرکز زیبایی، نعمت و زندگی است و در داستان چخوف نیز نماد زندگی بی‌انتهاست. نادیا از پنجره به

باغ می‌نگریست. پنجره نیز نماد دریچه‌ای به دنیای بیرون و واقعیت است. بوته‌های یاس و بوی خوش آنها که در هنگام تغییر و تحول در روح نادیا توصیف می‌شوند نیز بیانگر مفهوم ضمنی ویژه‌ای هستند. در فرهنگ روسی، گل یاس صفت مشخصه املاک اشرافی است. برای مثال یاس در املاک اشرافی در رمان‌های «یوگنی آنگین» (Евгений Онегин) پوشکین (Пушкин) و «آبلوموف» (Обломов) گانچاروف (Гончаров) وجود دارد. یاس در فرهنگ روسی همچنین نماد و رمز اولین نگرانی عشق است، در روسیه این گیاه را بر روی گورها نیز می‌نشانند، زیرا این اعتقاد وجود دارد که آرامش ابدی را به همراه می‌آورد (Федосеев 1998, 96). بوی یاس در این داستان انتظار برای عروسی و نگرانی از آن را بیان می‌کند، ازدواجی که در نظر نادیا با یکنواختی و کسالت همراه خواهد بود.

در اسطوره‌های اسلاوی روایتی وجود دارد که عروس در آستانه ازدواج از گذشته خود و خانواده خود جدا می‌شود و در زمان بین خواستگاری و عقد، او دیگر به خانواده خود تعلق ندارد و از طرفی هنوز عضو خانواده داماد نیز نشده است، به عبارت دیگر نه مجرد است و نه متأهل، از این رو از آن به برزخ و مرحله گذر یاد می‌کنند، بر اساس این روایت، روابط اجتماعی عروس باید در این دوره کاهش یابد، در برخی ملت‌های اسلاو، سستی وجود دارد که در این دوره، بستگان و آشنایان عروس، او را بجا نمی‌آورند، فاسمر (Фасмер) ریشه کلمه «عروس» را که به روسی невеста (nevesta) می‌شود، неизвестная (nyizvestaya) می‌داند که به معنای «ناشناس» است و با موضوع «شناختن و به‌جا نیابردن» عروس در این روایت، همخوانی دارد. بدین ترتیب؛ داستان چخوف از نامی نمادین برخوردار است و بیانگر مرگ نمادین قهرمان آن نیز هست، بدین معنا که نادیا در زندگی پیشین می‌میرد و برای زندگانی جدید زاده می‌شود (Фасмер 1987, 576). حتی نام قهرمان نیز نمادین است. نادیا (Nadia / Надя) از کلمه надежда (nadezhda) به معنای امید اشتقاق شده است (Федосова 2008, 141). نویسنده به نیروی نسل جوان برای تغییر و تحول در روسیه اعتقاد دارد، به تغییر آنچه که دیگر مبتذل و پیش‌پا افتاده محسوب می‌شد و با کُنه زندگی در تضاد بود. به نظر می‌رسد در پس این نام، امید به آینده درخشان و زندگی بهتر وجود دارد و این همان ایده اصلی داستان است.

«قطعاً تمام داستان‌های چخوف، بیانگر وجود ایده‌آل‌های متعالی چخوف هستند که با آن‌ها هستی را در معرض آزمایش می‌گذاشت و این زندگی در مقابل آن‌ها پست و حقیر

## بررسی موضوع زن در اندیشه‌های آنتون ... (زینب صادقی سهل آباد) ۳۰۱

جلوه می‌کرد» (T(Чехов 1962, т.8, 571) اما چخوف ایده‌آل‌های شخصی خود را با طرح مستقیم و ارائه راه حل برای آن‌ها به خواننده تحمیل نمی‌کند و این فرصت را برای آن‌ها ایجاد می‌کند که خود به راز آثارش پی‌برند.

ویتوریو استرادا (Витторио Страда) درباره ایده‌آل‌های چخوف اعتقاد دارد که؛

چخوف یک نویسنده ناقل است. انتقال از تاریکی و ظلمتی که زندگی را فرا گرفته، به سوی یک زندگی آزاد و روشن. نویسنده‌ای که به عدم وجود ایده‌آل‌ها در آثارش متهم است، خود ناقل ایده‌آل‌های کلی ادبیات روسیه است، ایده‌آل تمدن که پیش از او فقط توسط پوشکین، با چنین صراحتی بیان شده بود (Страда 1995, 54).

داستان «عروس خانم»، آخرین داستان چخوف است که منتقدان آن را نقطه عطف آثار چخوف تلقی می‌کنند، و در آن نویسنده، با شادابی و طراوت روح، به درک مثبت و خوش‌بینانه مسائل، نائل شده است. بر اساس نظر منتقدان، ایده «عروس خانم» کاملاً ساده و روشن است: نادیا شومینا، انقلابی آینده است که تحت تأثیر ساشا، برای ایجاد یک زندگی جدید و سازنده برانگیخته شده و درست در آستانه ازدواج، زادگاه خود را که از آن متنفر است، ترک می‌کند. زندگی در خانه مادربزرگ، صحبت‌های تکراری مادر با پدر آندره درباره هیپنوتیزم، شب‌نشینی‌های طولانی، همه و همه در نظر نادیا آزاردهنده و بی‌معنی بودند و در آن هیچ چیز جالب و قابل توجهی نمی‌دید. شاید در ابتدا، ازدواج با آندره آندرویچ در نظرش راه نجات و رهایی تلقی می‌شد (حتی نام نامزد او بیان‌گر تکرار است)، ازدواج با مردی که در رشته زبان و ادبیات تحصیل کرده بود، ویولون می‌نواخت و هنرمند بود. اما او هم مانند سایر روشنفکران چخوف، هیچ کاری نمی‌کرد، چنان‌که خود نیز به آن اعتراف می‌کند و حتی در حرف زدن هم تنبل است و دوست ندارد به کاری مشغول شود. نادیا حتی در صحبت‌های او درباره عشق، تکرار و کسالت را حس می‌کند. آندره بیکاری خود را به روسیه نسبت می‌دهد؛ «ای سرزمین مادری، روسیه! چقدر افراد ولگرد و بی‌فایده را در خود پرورش داده‌ای؟» (Чехов 1977, т.10, 200). حتی مادر که زمانی در نظر نادیا خاص و قابل توجه بود، اکنون ترحم‌انگیز و حقیر جلوه می‌کرد. شاید همان‌گونه که ساشا گفته بود، فقط افراد روشن‌فکر قابل توجه و لازمند. اکنون او دیگر راه نجات دیگری جز تحصیل، برای خود نمی‌دید

و می‌رفت همان‌گونه که ساشا گفته بود، زندگی خود را متحول سازد و بقیه چیزها مهم نبودند.

پلاتسکایا (Полоцкая) در کتاب «رفتار قهرمانان چخوف» می‌نویسد: «نادیا بدون ترس از امکان نفرین مادرش، شجاعانه می‌رود تا چیزی را که خود را بدان گرفتار کرده بود، بیازماید» (Полоцкая 1983, 74). هنگامی که نادیا برای تعطیلات به خانه بازمی‌گردد، این مادر است که احساس گناه و خجالت می‌کند و این اوست که حس ناگواری دارد، نه نادیا! چخوف در داستان خود از زندگی جدید قهرمانش، چیزی نمی‌گوید و در عوض از پیرتر شدن و زشت‌تر شدن مادر و مادر بزرگ می‌نویسد. سیمای نادیا، نه تنها در ارتباط با نامزدش که هیچ توضیحی درباره رفتارش به او نمی‌دهد، بلکه در ارتباط با مادر و مادر بزرگ نیز خشن و سنگدل به نظر می‌رسد.

اما آنچه که از متن داستان، درباره شخصیت مادر نادیا به دست می‌آید، این است که هیچ دلبستگی به همسر خود نداشته، و پس از مرگ او، از لحاظ مادی کاملاً وابسته به مادر شوهرش است. به مسائل ماوراءالطبیعه علاقمند است و این جلدی است که خود را در آن پنهان می‌کند، تا بدین وسیله خود را مفید و مهم جلوه دهد. می‌توان گفت؛ آنچه که دخترش انجام داد، همان چیزی است که او در ناخودآگاه خود به آن احتیاج داشت، اما شجاعت لازم برای ایجاد آن تغییر را نداشت؛ «من دلم می‌خواهد زندگی کنم، زندگی! راحتم بگذارید! من هنوز جوانم! می‌خواهم زندگی کنم و شما از من یک پیرزن ساخته‌اید!» (Чехов 1977, т.10, 215).

«عروس خانم»، برای اولین بار در سال ۱۹۰۳، در «مجله‌ای برای همه»، در آستانه اولین انقلاب روسیه به چاپ رسید. زمانی که دوره گذشته به پایان رسیده بود، اما تصویر دوره جدید نیز هنوز کاملاً مبهم بود. این امر پایان داستان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد، زیرا سرنوشت قهرمان نیز در انتهای داستان، نامشخص و مبهم باقی می‌ماند.

زوج نادیا - ساشا، تکرار زوج آنیا - پتیا در نمایش‌نامه «باغ آلبالو» است. شخصیت ساشا یادآور سیمای ترافیموف (پتیا) در «باغ آلبالو» است، و همان‌گونه که پتیا به دانشجویی ابدی معروف بود، ساشا نیز هنرستان نقاشی را پانزده سال تمام طول داد. یرمیلوف (Ермилов) می‌نویسد: «نویسنده به‌خاطر شرایط سانسور حاکم، نمی‌توانسته است به‌طور واضح بگوید که نادیا و آنیا در جهت مبارزه انقلابی حرکت می‌کنند» (Ермилов 1977, 167). بر اساس دیدگاه او؛

### بررسی موضوع زن در اندیشه‌های آنتون ... (زینب صادقی سهل آباد) ۳۰۳

چخوف در نظر داشته است که نادیا شومینا، دختر روسی را با سیمایی حیرت‌انگیز نشان دهد که در راه درست، در جهت مبارزه انقلابی قدم گذاشته است، تا زندگی خود را متحول سازد و وطن خود را به باغی شکوفان تبدیل کند (Ермилов 1977, 167).

ولیکن تورکف (Турков)، نسبت به انقلابی بودن نادیا تردید دارد، و داستان «عروس خانم» را تکرار آثار متعدد نویسندگان دموکرات دهه ۶۰-۷۰ روسیه می‌داند که اغلب درباره فاصله نسل‌ها و شکاف بین جامعه و جوانان بود و در پی زندگی بلندپروازانه و ایده‌آل‌های متعالی بودند (Турков 2002, 517).

یرمی洛夫 (Ермилов) می‌نویسد: «نادیا برای آینده درخشان مبارزه می‌کند و هنگامی که غرق زندگی و مبارزه می‌شود، پس از جدایی طولانی مدت، به‌هنگام دیدارش با ساشا، هنوز مانند گذشته، ساشا در نظرش مهربان، صمیمی و پاک بود، اما دیگر مانند گذشته، چندان عاقل و استثنائی به نظر نمی‌آمد» (Ермилов 1977, 167). کاتایف (Катаев) نیز همین عقیده را دارد و می‌نویسد: «با اولین تلنگر ساشا، نادیا خیلی زود از او جلو می‌افتد و درحالی‌که ساشا را همچون خاطره‌ای مضحک و دوست‌داشتنی به‌خاطر می‌آورد، او را فرسنگ‌ها پشت‌سر می‌گذارد» (Катаев 1989, 80).

می‌توان نتیجه گرفت که ساشا لزوم ایجاد تغییر و تحول را به نادیا تلقین می‌کند، اما با گذشت یک‌سال، نادیا از معلم خود مأیوس می‌شود و از لحاظ روحی بر او تقدم می‌جوید. البته این یأس به‌شکل مستقیم در داستان مطرح نشده است، اما نویسنده نشان می‌دهد که نادیا از مرگ ساشا فقط متأسف می‌شود و به‌هنگام دیدار با او، نه به‌خاطر این‌که بیمار است، بلکه از آن جهت که دیگر مانند گذشته، روشنفکر و جالب‌توجه به‌نظر نمی‌آید، می‌گرید.

چرا طرز فکر نادیا در این مدت کوتاه، نسبت به اطرافیانش تا بدین حد تغییر می‌کند؟ در نظر او، آندره آندرویچ عاقل و مهربان، فردی احمق جلوه می‌کند، مادر خارق‌العاده، به زنی ساده‌لوح و بدبخت تغییر چهره می‌دهد، و یا ساشای روشنفکر و جالب، شهرستانی و بی‌خاصیت معرفی می‌شود. آیا این همان رشد فکری قهرمان است؟! و یا تنها توهمی است که به آن دچار شده و باعث شده تا از نزدیک‌ترین کسان خود دور شود و خود شادمان و آسوده و بدون تأسف، خانه و کاشانه‌اش را ترک کند. و آیا نادیا واقعاً شهر و دیارش را رها می‌کند و اگر این‌طور است، پس چرا نویسنده در آخر داستان می‌گوید: «خرم و شاداب و به خیال خود برای همیشه، شهر را ترک کرد»؟

کاتایف بحث درباره سرنوشت نادیا را غیراصولی می‌داند، زیرا بر اساس عقیده او، هدف اصلی نویسنده، ترسیم یک سیمای نمادین است، وی نادیا را نماد ایده زندگی جدید می‌داند و می‌اندیشد که چخوف هیچ جزئیاتی از زندگی قهرمان خود پس از ترک شهر و دیار ارائه نمی‌دهد، نمی‌گوید که او به کجا می‌رود و سرنوشتش چگونه خواهد بود. قهرمان از محل زندگی قدیم و تحمل‌ناپذیر به سوی زندگانی متفاوت و ناآشنا حرکت می‌کند. اما مگر سمبلیک بودن با نامشخص بودن یکسان است؟ اگر نادیا نمونه و سمبل زندگی جدید است، پس در آن صورت به سختی می‌توان از داستان فهمید که کدام زندگی برای نادیا سمبلیک است. آیا آنچه که نادیا انجام می‌دهد، تلاش برای تحول است، و یا فقط نوعی تکبر و خودخواهی عادی دوران جوانی است؟ (Катаев 1989، 81).

چخوف به هیچ‌یک از این سئوالات پاسخ نمی‌دهد و سرنوشت قهرمان خود را در حاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد و به خواننده این امکان را می‌دهد که خود درباره سرنوشت نادیا بیندیشد و برای آن تصمیم بگیرد. گویا چخوف در آستانه تغییرات جهانی در اواخر سده ۱۹ تغییرات زندگی آینده را احساس می‌کند، اما نمی‌تواند نتایج آن را پیش‌بینی کند، به‌همین دلیل پایان باز را برای داستان خود انتخاب می‌کند.

### ۳. نتیجه‌گیری

ممکن است قهرمان داستان «عروس خانم» چخوف، به هیچ‌یک از دیگر قهرمانان نویسندگان روس شباهت نداشته باشد، به‌ویژه آنکه فاقد لطافت و مهربانی زنانه سایر قهرمانان زن روسیه است؛ اما باید این مسئله را در نظر داشت که داستان «عروس خانم» در اواخر سده نوشته شد، زمانی که نه تنها نظام‌های سیاسی و اجتماعی، بلکه دیدگاه‌ها و ایده‌آل‌های چخوف نیز دستخوش تغییرات اساسی شده بودند. اگر در دهه ۲۰ و ۳۰ سده ۱۹، زنان دکابریست‌ها که همسرانشان را در سیبری مشایعت کرده بودند، زنان ایده‌آل روسیه تلقی می‌شدند، در اواخر سده ۱۹، چنین تصویری وجود نداشت و قهرمانی چون نادیا که قادر است در مقابل سرنوشتی که دیگران برای او رقم زده‌اند «نه» بگوید و علیه قوانین عرفی و رسمی بیاشوبد و جسارت و شهامت سرپیچی داشته باشد، مورد استقبال قرار می‌گیرد. چخوف زمانی داستان خود را به رشته تحریر درمی‌آورد که پایان

بررسی موضوع زن در اندیشه‌های آنتون ... (زینب صادقی سهل آباد) ۳۰۵

زندگی پیشین و کهن پیدا بود، اما این که زندگی جدید به کجا می‌انجامد، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، به همین دلیل نمی‌توان گفت که نادیا چه سرنوشتی را برای خود رقم خواهد زد و از این روست که چخوف قهرمان زن اثرش را به سوی آینده‌ای نامعلوم سوق می‌دهد. بی‌تردید قهرمانان زن چخوف همواره مورد توجه منتقدین بوده‌اند و طبیعی است که تیپ‌های دیگری از زنان نیز در داستان‌های چخوف وجود دارد؛ اما چنان که بررسی شد به‌نظر می‌رسد، تیپ «عروس خانم»، زن ایده‌آل نویسنده است.

### کتابنامه

کریمی مطهر، جان‌اله (۱۳۷۷)، «مسأله ایده‌آل در نثر و نمایشنامه‌های آنتون چخوف و ارتباط آن با دیدگاه‌های نویسنده»، پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۵، ۶۸-۵۷.

یحیی‌پور مرضیه و کریمی مطهر، جان‌اله (۱۳۸۳)، «بررسی نمایش‌نامه "باغ آلبالو" و شخصیت‌های آن»، نشریه علمی پژوهشی دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، شماره ۱۹.

- Ермилов, А. (1977), *Чехов и современники его времени*, М.: «Просвещение».
- Катаев, В.Б. (1989), *Литературные связи Чехова*, М.: «Московский университет».
- Карими-Мотахар, Дж. и Ашрафи, Ф. (2008), «Изучение темы женщины в творчестве А.П. Чехова и М. Джамаль-Заде», *Пажухеи-е Забанха-е Хареджи*, № 44. 61-73.
- Карими-Мотахар, Дж. и Борджи, С. (2013), «Образ женщины-матери в романах «Мать» М. Горького, «Как закалялась сталь» Н.А. Островского и «Соседи» А. Махмуда», *Исследовательский Журнал Русского Языка и Литературы*, 1(1), 35-47. извлечено от <https://www.journaliarll.ir/index.php/iarll/article/view/4>
- Кузнецова, М.Ю. (1978), *Творческая эволюция А.П. Чехова*, Томск: «Томс. ун-та».
- Полоцкая, Э.В. (1983), *Пути чеховских героев*, М.: «Просвещение».
- Страда, В. (1995), *Русская литература XIX – XX в.*, М.: «Наука».
- Турков, А. (2002), *Русская литература от былин и летописей до классики XIX века*, М.: «Аванта».
- Фасмер, М. (1987), *Этимологический словарь русского языка в 4-х томах*, т 3, М.: «Прогресс».
- Федосеенко, В.М. (1998), *Мифы о растениях и животных*, М.: «Русь».
- Федосова, Ю.В. (2008), «Рассказ А.П. Чехова, «Невеста» в системе реально-исторических координат», *вестник ВГУ*, серия: филология. № 2.
- Черницына, Е.В. (2005), «Невеста» как особый тип женских характеров в рассказах А.П. Чехова», *Вестник ВГУ.*, серия: филология, № 1.

Чехов, А.П. (1977), *Собр. соч. и писем: в 30 т.*, Т. 10, М.: «Наука».

Чехов, А.П. (1962), *Собр. соч.: в 18 т.*, Т. 8, М.: «Наука».

